

زن‌ستیزی در ایران منحصر به حکومت دینی نیست

گفت‌وگو سارا شاد با **مهرداد درویش‌پور**، درباره بازتاب انتشار عکس[✖] گلشیفته فراهانی

در فرهنگ ناموسی، جامعه خود را دانای کل، پدر، برادر بزرگ و کلانتر محله می‌داند که باید درباره یک عکس ساده نیمه برهنه هنری یک زن این همه واکنش نشان دهد. آنهم نه درباره ارزش هنری آن و میزان سکسی بودن تصویر، بلکه تنها درباره رسوایی ناشی از برهنگی یک زن ایرانی در انظار عمومی. این حادثه درست به دلیل بازتاب اجتماعی به یکی از نمادین‌ترین گام‌ها در شکستن فلسفه حجاب که جمهوری اسلامی بر زنان ایران تحمیل کرده، بدل شده است.

سارا شاد: این خطاست که ما فکر کنیم زن‌ستیزی، پدرسالاری، ناموس‌پرستی و میل به کنترل بدن زن فقط به حکومت دینی ما محدود می‌شود. در ذهنیت جامعه ایرانی، پدرسالاری جایگاه قدرتمندی دارد. رفتارهای نابرابر شوهر با زن، کنترل مطلق سکسوالیته زن به عنوان مایملک مرد، رفتار آمرانه پدر با دختر و برادر با خواهر، رفتار خویشاوندان مرد با زن، آزار و اذیت و تحقیر زنان در محیط‌های مردانه، همه و همه بخشی از یک فرهنگ پدرسالار است که آزادی عمل زن را برنمی‌تابد.

مهرداد درویش‌پور، جامعه‌شناس مقیم سوئد با بیان این حرف تاکید می‌کند باورها و رفتارهایی که سکسوالیته زن را به شدت مورد حمله قرار می‌دهند و سعی می‌کنند آن را بپوشانند معمولاً متأثر از مذهب، سنت و نوعی فرهنگ پدرسالارانه است. او در ادامه این سؤال را مطرح می‌کند: پرسش اینجاست که جامعه روشنفکری و طبقه متوسط مدرن شهری، تحصیلکرده و سکولاری که با ارزش‌های حاکم اسلامی می‌جنگند یا دگرانديشان و اوپوزیسیون که خود را سخت رادیکال می‌دانند چگونه در برخورد با یک عکس هنری نیمه برهنه این گونه با حکومت همسو می‌شوند؟

آنچه می‌خوانید گفت‌وگوی رادیو زمانه با این جامعه‌شناس درباره بازتاب انتشار عکس نیمه برهنه گلشیفته فراهانی در مجله فیگارو است.

در اسلام اما سکس مظهر مزه بهشتی است. به همین خاطر به مومنان
وعده داده می‌شود که در بهشت حوریان و غلمان‌های زیبا رو در
انتظارشان هستند. راه حلی که در اندیشه اسلامی برای به نمایش
گذاشتن اقتدار دینی، نظم جنسی و کنترل فرد وجود دارد تمرکز بیشتر
در کنترل سکسوالیته زن است. گفته می‌شود در فرهنگ مسیحی زن یک
موجود منفعل است، اما در اندیشه اسلامی وسوسه‌گری جنسی و قوای
سکسوالیته زن، مهاجم و فعال است، بنابراین باید با مکانیسم
جداسازی جنسیتی و حجاب کنترل شود تا زن با زیبایی و انگیزش جنسی
خود حواس مرد را پرت نکند و ایمان و تقوای او را بر باد ندهد.
شاید از این رو است که در جوامع اسلامی نمایش برهنگی زن با واکنش
شدیدتری روبه‌رو می‌شود یا شاید نیرومندتر بودن پدرسالاری
و عقبماندگی این جوامع توضیح دهنده اینگونه واکنش‌ها باشد.

درست است که مرد هم به خاطر نداشتن پوشش مورد نظر و سرپیچی از
مقررات فرهنگ سنتی و پدرسالار مورد شماتت قرار می‌گیرد، اما این
مسئله به شدت و حدتی نیست که در مورد زنان می‌بینیم. در مورد زن،
نمایش بدن نوعی شرم و ننگ تلقی می‌شود و به شدت مورد حمله قرار
می‌گیرد. حال آنکه نمایش بدن نیمه برهنه مرد هیچ پرسشی
برنمی‌انگیزد. نمایش برهنگی کامل بدن مرد فوقش صور قبیحه خوانده
می‌شود، اما در مورد زن، نمایش چنین تصاویری تنها ناموس خانوادگی
او را بر باد نمی‌دهد، بلکه فرهنگ ناموس پرستانه جامعه را نیز
برمی‌انگیزاند. از این رو یک باور همگانی خود را در مداخله برای
دفاع از ناموسی جمعی و سنگسار روانی آن زن موظف می‌بیند.

از قضا هنر از دیرباز با به نقش کشیدن و روایت‌های عریان از بدن،

سکس و سکسوالیته یکی از عرصه‌های چالش سنت و اندیشه‌های دینی بوده است. تصاویر نقاشی و مجسمه‌های برهنه در یونان و روم باستان و شعرهای اروتیک و جنسی در میان شاعران کلاسیک ایران نمونه‌هایی از این دست هستند. حتی امروز نیز در نزد محافل کنسرواتو و دینی در بسیاری از جوامع غربی نمایش کامل برهنگی در رسانه‌های عمومی می‌تواند مسئله برانگیز باشد و آن‌ها را به واکنش وادارد، اما در مجموع نمایش یا به تصویر کشیدن برهنگی در عکس، نقاشی، فیلم و یا رمان اروتیک مسئله پیچیده و جنجال برانگیزی نیست.

سکس سکسوالیته اروتیک برهنگی عکس نقاشی فیلم رمان
"سکسوالیته و اروتیک در ایران باستان و روم باستان". تهران: نشر نی، ۱۳۸۵.

مهرداد درویش‌پور: این عکس در بهترین حالت یک عکس زیبای اروتیک است و کوچک‌ترین ربطی به هرزه‌نگاری ندارد. پورنوگرافی مظهر نوعی صنعت سکس، بردگی جنسی زن و استثمار جنسی نه تنها زنان بلکه تا حدودی مردان و گاه کودکان است که از آن به عنوان هرزه‌نگاری نام می‌برند، اما در فیلم یا نقاشی یا عکس اروتیک سوژه موضوعیت دارد. شما با یک سوژه و مفهوم سروکار دارید، با عنصر زیبایی‌شناسانه و حتی یک روایت سرو کار دارید. در پورنوگرافی اما سوژه یکسره محو شده است و شما از همان آغاز بیشتر با بدن و سکس زن همچون ابژه جنسی روبرو می‌شوید. شما با داستان، روایت، موضوع و درنگ فکری، هنری و حسی خاصی سروکار ندارید، بلکه با بیروح‌ترین و مکانیکی‌ترین شکل انگیزش جنسی مواجه هستید و این گاه با بدآموزی‌های سادومازوخیستی به جوانان همراه است. بنابراین پورنوگرافی یا به عبارتی تحقیر شخصیت زن و تبدیل کردن سکس به یک صنعت و کالا را سوداگری جنسی نام نهاده‌اند، در حالی که اروتیسم به صنعت سکس ربطی ندارد. بگذریم که بسیاری در کم و کیف این نوع تفکیک‌ها نیز چون و چرا گذاشته‌اند و حتی مرز اروتیک با پورنوگرافی "نرم" را خیلی شفاف نمی‌یابند.

با این‌همه در ایران این دو مسئله با هم اشتباه گرفته می‌شوند. باورنکردنی است عکس نیمه برهنه‌ای که هیچ نشانی از تلاش برای برانگیختن جنسی در آن به چشم نمی‌خورد پورنو تلقی شود. در ایران حجاب بر سر زن گذاشتن- یعنی نماد کنترل و پوشاندن سکسوالیته زن- بخشی از فلسفه سیاسی حکومت به شمار می‌رود. بنابراین وقتی یک زن هنرمند و شناخته شده ایرانی در چشم دوربین‌های جهان نه فقط حجاب و روسری را کنار می‌گذارد بلکه با بدن نیمه برهنه در عکس

ظاهر می‌شود خواه ناخواه چالشی بسیار جدی علیه آن فرهنگ و حکومت به راه می‌اندازد.

در این مقاله سعی می‌کنیم تا حد امکان به بررسی این پدیده بپردازیم و به دنبال پاسخ به این سؤالات باشیم: چرا این اتفاق افتاد؟ و چه عواقبی در پی آن خواهد بود؟

من نه اصلاً از انگیزه خانم گلشیفته اطلاعی دارم و راستش برایم چندان اهمیتی هم ندارد. مهم، خوانش ما از آن کنش است. بازتاب اجتماعی این اقدام آن را به یکی از برجسته‌ترین نمونه‌ها در چالش اقتدار پدرسالارانه حکومت در زمینه پوشاندن و کنترل سکسوالیته زن بدل ساخته است. گرچه پیش از این نمایش صحنه‌ای از بدن برهنه شهره آغداشلو در فیلم میهمانان هتل آستوریا غیرت ایرانیان خارج از کشور را برانگیخته بود، یا برهنه شدن یکی از زنان اپوزیسیون در کنفرانس برلین سر و صدای بسیاری برانگیخت، اما هیچ یک به اندازه این عکس جنجال برانگیز نشدند. به گمانم تاریخ از برخی جنبه‌ها به گونه‌ای مشترک درباره نمایش عکس نیمه برهنه گلشیفته همچون کشف حجاب طاهره قره‌العین و اشعار اروتیک فروغ فرخزاد - به‌رغم تمام تفاوت‌ها در حوزه‌ها، انگیزه‌ها، موقعیت‌ها و بافتار متن - به قضاوت خواهد نشست.

در مورد عکس گلشیفته بی‌آنکه بخواهم در کم و کیف آن غلو کنم، بر این باورم که درست به دلیل بازتاب اجتماعی این حادثه به یکی از نمادین‌ترین گام‌ها در شکستن فلسفه حجاب که جمهوری اسلامی بر زنان ایران تحمیل کرده، بدل شده است. اینکه زنان ایرانی در خارج حجاب بیرونی ندارند کار بزرگی نیست؛ این چالش زمانی مفهوم دارد که فلسفه حجاب مورد حمله قرار بگیرد و گلشیفته این کار را با نمایش بدن نیمه برهنه‌اش در سطح گسترده، خواسته یا ناخواسته، آگاهانه یا خودانگیخته انجام داده است.

در این مقاله سعی می‌کنیم تا حد امکان به بررسی این پدیده بپردازیم و به دنبال پاسخ به این سؤالات باشیم: چرا این اتفاق افتاد؟ و چه عواقبی در پی آن خواهد بود؟

اتفاقاً پرسش من همین است که آیا نگاه به زن باز هم به عنوان یک موضوع جنسی عامل اینهمه واکنش و جنجال بر سر این عکس نیست؟ آیا این نگاه نشانگر این نیست که باور به حجاب درونی تا اعماق جامعه ایران نفوذ دارد؟ ما آن نوع حجاب اجباری را که حکومت تحمیل می‌کند عقب مانده می‌دانیم، اما بر سر یک عکس نیمه برهنه اینهمه واکنش

منفی صورت می‌گیرد. به نظرم عکس گلشifte عقب مانده‌ترین ذهنیت پدرسالار و حجاب‌گرایی درونی جامعه را قلقلک داده است. در حجاب بیرونی شما به دلیل حفظ نجابت یا حس شرم و گناه از نمایش معمولی و غیر برهنه بدن زن نیز دوری می‌کنید. چادر، روسری، نقاب، برقع یا یونیفورم راهبه‌ها نمونه‌هایی از این دست در کشورهای مختلف است.

در ایران روسری و چادر نشانه حجاب زن است. مسئله اصلی اما در فلسفه حجاب که نماد نجابت زن و ناموس مرد به شمار می‌آید، مطیع بودن زن و انقیاد و کنترل بدن او توسط نظم پدرسالار نهفته است. آنچه در حجاب درونی مشهود است زیر سؤال بردن فردیت و آزادی زن در ساده‌ترین بیان خود و مهر تائید زدن به ارائه تصویر از مردان همچون شکارگران و متجاوزان جنسی است.

بنابراین قبل از اینکه بخواهیم گمانه‌زنی کنیم که گلشifte با چه انگیزه‌ای این کار را انجام داده باید به آزادی فردی او اهمیت بدهیم. از طرف دیگر باید بدانیم که مفاهیم تا حدودی نسبی و وابسته به بافتار متن هستند و باید برهنگی و معنای آن را با توجه به شرایط روز آن تبیین کنیم. وقتی یک زن و مرد برای دفاع از حقوق حیوانات در اعتراض به پوشیدن لباس‌هایی که از پوست حیوانات تهیه شده است عریان می‌شوند، نمی‌توان عریان شدن آن‌ها را به هیچ وجه به نمایشی اروتیک نسبت داد. جدا کردن نمایش برهنگی از شرایط و بستری که در آن اتفاق می‌افتد و یا نسبت برانگیختن جنسی دادن به همه آن‌ها فقط در یک فرهنگ خشکه مقدس و ذهنیت بیمار جنسی می‌تواند اتفاق بیفتد.

بله. این خطاست که ما فکر کنیم زن‌ستیزی، پدرسالاری، ناموس‌پرستی و میل به کنترل بدن زن فقط به حکومت دینی ما منحصر است. در ذهنیت جامعه ایرانی، پدرسالاری قدرتمند است. رفتارهای نابرابر شوهر با زن، کنترل مطلق سکسوالیته زن به عنوان مایملک مرد، رفتار آمرانه پدر با دختر و برادر با خواهر، رفتار خویشاوندان مرد با زن، آزار و اذیت و تحقیر زنان در محیط‌های مردانه، همه و همه بخشی از یک فرهنگ پدرسالار است که آزادی عمل زن را برنمی‌تابد، اما پرسش

مردسالاری فقط با اقتدار مردان سلطه نیافته است بلکه با تن دادن زنان به آن و درونی کردن ارزشهای مردانه تجدید تولید شده است. زنان حتی ممکن است در برابر رفتار آزادیخواهانه یک زن دیگر گاه بیشتر از مردان واکنش نشان بدهند.

در جامعه‌شناسی قدرت گفته می‌شود قدرت برهنه آزاردهنده است. برای مثال اگر زنی دائماً مورد خشونت قرار بگیرد و نتواند این وضعیت را تغییر بدهد سعی می‌کند آن را توجیه کند. او که نمی‌تواند هر روز در کوچه فریاد بزند که شوهرش او را کتک می‌زند، اما او به این زندگی ادامه می‌دهد. زمانی که فرد قدرت تغییر ندارد به توجیه بی‌قدرتی‌اش و سلطه‌ای که بر او اعمال می‌شود تمایل می‌یابد. مثلاً گفته می‌شود خیلی از زنان نسبت به روسای زن بیشتر حساسیت نشان می‌دهند تا روسای مرد. این به زن بودن ربطی ندارد، به موقعیت ضعیف‌تر ربط دارد. در بستر فرهنگی مردسالاری مرد مسلط است و بسیاری از زنان به آن عادت کرده‌اند. در این شرایط اگر یک زن آزاد باشد بسیاری از زنان دیگری که از آن قدرت و جسارت برخوردار نیستند به جای تحسین آن، روان خودشان برهم می‌خورد. زیرا که نرم و هنجارشان بر هم خورده است و تا زمانی که نتوانند مثل آن زنان آزاد، قدرتمند و جسور رفتارکنند به محکوم کردن آن ادامه می‌دهند. این یک مکانیسم روانی برای پوشاندن موقعیت ضعیف‌تر خود است.

از طرف دیگر هنوز تصویری از وارستگی زنانه در جامعه ما متأثر از الگوهای مردانه و عقب‌مانده پیشین است. در الگوهای سنتی پدرسالار یا زن لکاته است یا اثیری. خب خانم گلشیفته در چنین تصویری بعد از نمایش این عکس کجا قرار می‌گیرد؟ تصویر شریعتی- معلم انقلاب اسلامی ایران - از زن، در کتاب "فاطمه، فاطمه است" دیده می‌شود. معنای زن وارسته را در این فرهنگ به روشنی تصویر می‌کند. این کتاب درست همان تصویری را که تمام جنبشهای رهایی‌بخش مردسالارانه در خاورمیانه به نمایش گذاشتند فرموله می‌کند. زن با انکار یا پوشاندن زنانگی خود و مبارزه‌ای دوشادوش مردان وارسته می‌شود. در اینگونه برداشت از وارستگی زنانه که به هیچ وجه هم منحصر به گروه‌های مذهبی نیست، خانم گلشیفته کجا جا می‌یابد؟ در این دیدگاه خانم گلشیفته اعتبار هنری و مبارزاتی خود را علیه استبداد دینی حاکم با یک عکس هنری بر باد داده است. حال آن که من فکر می‌کنم به

این “رسوایی‌های” زن‌ورانه که فلسفه حجاب را نشانه رفته است باید صدآفرین گفت. توصیه من این است که باید مراقب بود تحت عنوان جنبش‌های رهایی‌بخش، دمکراتیک و ضد استبدادی در کشورهای نظیر ایران، حقوق زنان زیر سؤال نرود و به بهانه مبارزه برای آزادی، ما را از تلاش برای دفاع از فردیت زنانه بازدارند.

به نقل از سایت زمانه سه شنبه، ۱۱/۱۸/۱۳۹۰ - ۱۱:۱۷

یک‌پارچه‌سازی اپوزیسیون مانع رقابت سیاسی است

گفتگوی سایت خود نویس با **مهرداد درویش‌پور**

به دنبال انتشار نامه دکتر مهرداد درویش‌پور مبنی بر عدم شرکت در گردهمایی استکهلم، نظرات مختلفی در باره مواضع این استاد دانشگاه در سوئد در فضای مجازی مطرح شد. این عضو «جمهوری‌خواهان لائیک و دمکرات» درباره اهمیت اتحاد نیروهای جمهوری‌خواه می‌گوید: «اگر جمهوری‌خواهان بتوانند بر سر جدایی دین از دولت، نظام پارلمانی دموکراتیک، یک‌پارچگی کشور و انتخابات آزاد قطب نیرومندی ایجاد کنند، بهتر می‌تواند با مشروطه‌خواهان و اصلاح‌طلبان و گروه‌های دیگر تعامل کنند.»

دکتر درویش‌پور در گفتگو با خودنویس، در باره بحث یک‌پارچه‌سازی اپوزیسیون از طریق برگزاری کنفرانس‌ها می‌گوید: «مگر احزابی که با هم متفاوت هستند می‌توانند در یک تشکیلات قرار بگیرند؟ اگر شما تفاوت‌ها را نادیده بگیرید و فقط بر نقاط اشتراک دست بگذارید، رقابت سیاسی از بین می‌رود. یکی کردن همه تحت عنوان اتحاد و وحدت، نه میسر است و نه مطلوب.»

او می‌افزاید: «اگر به نام اتحاد برای دموکراسی تشکیلاتی شکل گیرد، که نوع نظام در باره‌اش بحث نشود، این دیگر پروژه جمهوری‌خواهان نیست.» درویش‌پور افزود: «من به عنوان یک جمهوری‌خواه، با احیای

سلطنت مخالفم، با درجا زدن در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی هم مخالفم و خواستار فرا رفتن از حکومت دینی و موروئی هستم.» این استاد دانشگاه تاکید کرد که با هر چیزی که مانع ایجاد رقابت سیاسی شود مخالف است.

این عضو «جمهوریخواهان لائیک و دمکرات» درباره اهمیت اتحاد نیروهای جمهوریخواه میگوید: «اگر جمهوریخواهان بتوانند بر سر جدایی دین از دولت، نظام پارلمانی دموکراتیک، یکپارچگی کشور و انتخابات آزاد قطب نیرومندی ایجاد کنند، بهتر میتواند با مشروطهخواهان و اصلاحطلبان و گروههای دیگر تعامل کنند. تا وقتی میان جمهوریخواهان این پراکندگی وجود دارد که بخشی به اصلاحطلبان دینی نزدیک شوند، برخی به سلطنتطلبان و برخی شعار "درز گرفتن جمهوری" را میدهند، و عملاً گروهی جمهوریخواه شعار میر حسین موسوی را میدهند و گروهی شعار رضا پهلوی را، این به قطب جمهوریخواهی لطمه وارد میکند.»

درویشپور معتقد است که به جز مشروطهخواهان، دیگر گروههای سیاسی جمهوریخواه هستند اما «جمهوریخواهان» به دنبال جدایی دین از حکومت هستند. به اعتقاد او، به خاطر گرایش بسیاری از گروهها به جمهوری و جدایی دین از دولت «نباید جمهوری را به حراج بگذاریم».

درویشپور درباره ابهامات گردهمایی استکهلم میگوید: «به دلیل ابهاماتی که در باره این کنفرانس وجود داشت، ترجیح دادم با تامل بیشتری برخورد کنم و دیدم در چهار خانواده سیاسی، از جمهوریخواهان، مشروطهخواهان، اصلاحطلبان دینی و چپگرایان مخالفت با این کنفرانس وجود دارد. تا زمانی که در این چهار خانواده برای شرکت در چنین گردهماییای آمادگی وجود ندارد، شرکت در آن نمیتواند پشتوانه اجتماعی مناسبی داشته باشد. یا این صرفاً یک کنفرانس است یا تلاش برای ایجاد اتحاد برای دموکراسی است. شایعه کنگره ملی و در بسته بودن آن برای مطبوعات، سوطنهای زیادی پدید آورده و فضای تنیدی را به ویژه در رادیوهای فارسی زبان در استکهلم بهوجود آورده است.»

درویشپور ضمن مخالفت با هرگونه «چلبی»سازی میگوید: «من بشدت بر روی استقلال اپوزیسیون از قدرتهای بزرگ تاکید دارم و نباید آنچه در لیبی، عراق و افغانستان شکل گرفت را در ایران ببینیم.

من با این کنفرانس مخالف نیستم اما مطمئن نبودم که با توجه به

آزیرهای جنگ را چه کسانی به صدا در می آورند؟

بیانیه روشنفکران داخل ایران

بیانیه کنشگران سیاسی، اجتماعی، مدنی و فرهنگی داخل ایران
پیرامون خطر حمله نظامی به ایران

۱۳۸۸/۰۵/۰۵

۱۳۸۸/۰۵/۰۵ (محمود درویش).

۱- جنگ مخوفترین پدیده‌ای است که انسان از گذشته تاکنون با آن روبرو شده است. در جامعه‌ی ما هنوز سایه‌ی شوم جنگ ۸ ساله با عراق بر سر زندگی میلیون‌ها تن از ایرانیان سنگینی می‌کند. هنوز خاطرات آزیرهای قرمز، پناهگاه‌های نمور، خاموشی‌های شبانه، پیکرهای بی نام، دست و پاهای قطع شده، مادران بی فرزند، فرزندان بی پدر، قحطی و گرسنگی، آوارگان بی‌خانه و کاشانه و دهها تصویر دهشتناک دیگر، در گوشه گوشه‌ی ذهن تک تک ما، چه پر رنگ و چه کمرنگ، چه همچون کابوس شبانه و چه همچون بیم همیشگی روزانه سنگینی می‌کند.

۲- در چند سال اخیر رسانه‌های مسلط سعی کرده‌اند جنگ را به یک بازی کامپیوتری و بیان تصویری آن در رسانه‌ها فروبکاهند. یک نقطه‌ی قرمز از صفحه‌ی رادار هواپیماهای فوق پیشرفته‌ی ناتو شروع به چشمک زدن می‌کند، و سپس یک انفجار به ظاهر کوچک. این تصویری از جنگ است که رسانه‌ها به مخاطبان خود تلقین می‌کنند. اما واقعیت بسیار زشت‌تر و خون‌آلودتر است. قطعاً اینجا فقط داستان انفجار یک نقطه‌ی قرمز در رادار هواپیما نیست. داستان نابودی خانواده‌ای است که شاید سر سفره‌ی غذا در طرابلس نشسته باشند. یا سربازان خسته‌ای که به اجبار در یک مرکز نظامی در بغداد نگهداری می‌شوند، یا مدرسه‌ای که کودکان یوگسلاوی در آن درس می‌خوانند و یا یک بازار محلی پر از زندگی و

رفت و آمد در محله‌های کابل ... یا هر چیز دیگری که تا چند لحظه قبل زندگی در آن جاری بوده است و اکنون تبدیل به تلی از خاکستر شده است. این واقعیت کثیف را باید عریان‌تر از همیشه جلوی چشمان مخاطب قرار دهیم تا کراخت جنگ را نشان داده باشیم.

۳- جنگ به هر بهانه‌ای مذموم است. نه دموکراسی از دهانه‌ی توپ‌های جنگی ائتلاف بر ضد عراق در آمد، نه حقوق بشر نشسته در جنگنده‌های ناتو بر فراز طرابلس به پرواز در آمد، نه آزادی با پیک موشک‌های دوربرد آمریکا برای افغان‌ها به ارمغان آمد. در این شرایط با توجه به تجربه‌های گذشته، ما به هیچ عنوان و تحت هیچ عنوانی جنگ را نمی‌پذیریم. آن هم در شرایطی که یک جنبش اجتماعی فراگیر و ریشه‌ای در سرتاسر جهان و منطقه و ایران در جریان است. دخالت نظامی تنها دست آویزی است برای حاکمیت‌های غیر دموکراتیک تا بار دیگر از آب گل آلود جنگ ماهی بگیرند و با "بحرانی" اعلام کردن شرایط، بار دیگر به سرکوب هر چه شدیدتر جنبش‌های مردمی و خواسته‌ها و مطالبات به حق آن‌ها پردازند. تنها مقایسه‌ای ساده بین تجربه‌ی افغانستان و عراق، با تجربه‌ی تونس و مصر می‌تواند واقعیت را برای ما آشکار سازد.

۴- ماهیت ذاتی جنبش مردم ایران در چند سال اخیر بر این اصل اساسی استوار بوده است که مردم درون ایران خواستار آن هستند تا سرنوشت خودشان را با دستان خود و در صحنه‌ی عینی مبارزه تعیین کنند. آن‌ها نمی‌خواهند هیچ قدرت داخلی و خارجی قیم‌شان باشد و برای آنان و به جای آنان تصمیم بگیرد. در نتیجه هرگونه دخالت خارجی خصوصاً از جنس نظامی‌اش با این ماهیت در تضاد بنیادین قرار دارد. تمام کسانی که به هر نام و در هر جایگاهی برای بمب افکن‌های ناتو و آمریکا کف و سوت بکشند دیگر در کنار مردم ایران جایگاهی نخواهند داشت و باید به صراحت به آنان گفت خط شما از خط منافع مردم جدا گشته است. آذیرهای قرمز جنگ را تنها کسانی به صدا در می‌آورند که می‌دانند در آینده‌ای که مردم ایران، بعد از پروسه‌ی مبارزاتی‌شان و به توان و نیروی خود خواهند ساخت، هیچ جایگاهی نخواهند داشت. آری، تنها کسانی از جنگ استقبال می‌کنند که به قدرت مردم برای تغییر سرنوشت خویش آمیدی ندارند و حیات خود را در "بحران آفرینی" جستجو می‌کنند.

۵- با این همه مردم ایران به طور قطع از همراهی و حمایت‌های انسان‌های صلح طلب، آزادی خواه و تحول‌گرا در سرتاسر جهان از وال استریت گرفته تا خیابان‌های اروپا و کشورهای عربی استقبال می‌کنند.

مردم ایران خود را همراه و در کنار تمامی مردم آزادی‌خواه و برابری‌طلب دنیا می‌دانند که برای ساختن "جهانی دیگر" تلاش می‌کنند.

۶- ما امضا کنندگان این بیانیه بر این باوریم که راه انداختن جنگ و دمیدن بر آتش آن از طرف نظام سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی ایالات متحده و حامیان داخلی‌اش، فقط به ضرر جنبش اجتماعی و اصیل مردم ایران است. جنگ و شرایط بحرانی حاصل از آن نه تنها پایه‌ای دیکتاتوری‌ها را تضعیف نخواهد کرد، بلکه بهترین بهانه برای سرکوب این جنبش‌های اجتماعی و کنشگران آن و همچنین بستری برای به قدرت رسیدن نیروهای وابسته و غیردموکراتیکی است که حیات سیاسی خود را در جنگ، بحران و سرکوب جستجو می‌کنند.

امضا کنندگان بیانیه:

یونس آبسالان (نویسنده و کارگردان)، رضا اسد آبادی (روزنامه نگار)، امیر عباس آذرم وند (فعال سیاسی)، کمال اطهاری (اقتصاددان)، مهرانوش اعتمادی (فعال مدنی)، امیر امیرقلی (فعال حقوق بشر)، مریم امیری (مترجم)، مریم امیری (فعال حقوق زنان)، محمد امینی (فعال سیاسی)، شهلا انتصاری (فعال اجتماعی)، الناز انصاری (روزنامه نگار)، آیدا اورنگ (روزنامه نگار)، سولماز ایکدر (روزنامه نگار و فعال مدنی)، محمد جواد باستانی کیا (اقتصاد دان)، خسرو باقری (مترجم)، عماد برقی (فعال دانشجویی)، منوچهر بصیر (نویسنده و مترجم)، سیمین بهبهانی (شاعر)، سهند بنی کمالی (پژوهشگر)، نسیم بنی‌کمالی (فعال مدنی)، بابک پاکزاد (مترجم و روزنامه نگار)، هادی پاکزاد (نویسنده و روزنامه نگار)، محسن پریزاد (فعال اجتماعی)، یاشار پورخامنه (فعال اجتماعی)، هایده تابش (فعال مدنی)، علی رضا جباری (نویسنده و مترجم)، حمید جعفری (نویسنده و شاعر)، اسماعیل جلیوند (فعال دانشجویی)، پیمان جمشیدی (نویسنده)، نزهت حافظی سمنانی (از مادران جان باختگان ۶۷)، آیدین حلال زاده (فعال دانشجویی)، ناهید خیرابی (روزنامه نگار)، مینو حبیبی (فعال حقوق کودک)، سعید حسن زاده (فعال سیاسی)، اختای حسینی (فعال مدنی)، وحید حلاج (فعال دانشجویی)، مزگان حمزه لو (فعال مدنی)، مهین خدیوی (ناشر و شاعر)، مزدک دانشور (روزنامه نگار)، روزبه درنشان (فعال اجتماعی)، ترانه راد (فعال اجتماعی)، پروانه راد (فعال اجتماعی)، فریبرز رئیس دانا (اقتصاددان)، کاوه رضایی شیراز (فعال مدنی)، صادق رضایی گیگلو (فعال دانشجویی)، زهره روحی (پژوهشگر)، گلناز روحی (فعال فرهنگی)، محمد علی رجایی (نویسنده و مترجم)، اردشیر زارعی قنواتی (روزنامه

نگار)، ناصر زرافشان (حقوق‌دان)، مریم زندی (فعال مدنی)، کاوه سرمست (اقتصاددان)، حسام سلامت (مترجم و ویراستار)، سعید سلطانی (شاعر)، میرجواد سید حسینی (مترجم)، روحی شفیعی (نویسنده و مترجم)، صادق شکیب (فعال اجتماعی)، فواد شمس (روزنامه نگار)، پروانه شمیرانی (فعال اجتماعی)، سعید شیرزاد (فعال اجتماعی)، خسرو صادقی بروجنی (پژوهشگر)، سید علی صالحی (شاعر)، مازیار صالحی (فعال اجتماعی)، وحید صباغی (فعال مدنی)، پرویز صداقت (پژوهشگر و مترجم)، سید محمد صدرالغروی (پژوهشگر)، سیامک طاهری (روزنامه نگار)، کاظم طاهری (فعال اجتماعی)، مرتضی طاهری (اقتصاد دان)، مصطفی طاهری (فعال فرهنگی)، پویش عزیزالدین (فعال مدنی)، افشین عزیزی (عکاس)، یاسر عزیزی (فعال اجتماعی)، علی عطاپور (اقتصاد دان)، محمدعلی عمویی (فعال سیاسی)، محمد غزنویان (فعال اجتماعی)، کاظم فرج الهی (فعال کارگری)، آزاده فرقانی (مشاور اجتماعی)، میلاد فدایی اصل (خبرنگار)، نیوشا فدایی (مدرس دانشگاه)، صادق فقیرزاده (فعال سیاسی)، نوشین کشاورزیا (فعال حقوق زنان)، کیمیا کورس (فعال حقوق کودک)، روزبه گرجی بیانی (فعال اجتماعی)، محمد مالجو (اقتصاددان)، مریم محبوب (ویراستار)، مهدی محمودی (فعال سیاسی)، سعید مدنی (پژوهشگر اجتماعی)، سمیرا مرادی (روزنامه نگار)، فرشید مقدم سلیمی (پژوهشگر اجتماعی)، منیژه منجم عراقی (نویسنده)، پژمان موسوی (روزنامه نگار)، وحیده مولوی (فعال حقوق زنان)، محترم میرعبداله یانی (ناشر)، ناهید میرحاج (فعال زنان)، شیوا نظر آهاری (فعال مدنی)، ارشیا نوری (فعال اجتماعی)، امیر نیما (فعال دانشجویی)، لعبت والا (شاعر)، الهام هومین فر (فعال مدنی)، امیر یعقوبعلی (فعال مدنی)، احمد یوسف پور (فعال اجتماعی)، عنایت یوسف پور (فعال اجتماعی)، منور یوسف پور (فعال اجتماعی).

در تکا پوی هما یشی ممکن

گفتگو با فرهنگ قاسمی - سیروس ملکوتی

همه تلاش بر این می باشد که بتوان با شناخت، بازیابی و بازخوانی اندیشه های گوناگون، نخست گستره ای از گوناگونی ها و همچنین

تفاهم و یا تضادهای پنهان و آشکار سیاسی را به تصویر بشانید، و دیگر مهم اینکه شاید از این منظر قادر گردیم جوهر آن اندیشه و رفتار ضروری را برای یک همایش تاریخی فراهم آوریم ...

[illegible][illegible]

در این دوره، به دلیل تغییرات اجتماعی و فرهنگی، نقش زنان در جامعه به سرعت در حال تغییر است. این تغییرات به دلیل افزایش آگاهی زنان، تغییرات در ساختار خانواده و تغییرات در ارزش‌های اجتماعی است. زنان در حال حاضر به عنوان یک نیروی مهم در جامعه شناخته می‌شوند و در بسیاری از زمینه‌ها، از جمله اقتصاد، سیاست و فرهنگ، نقش‌های مهمی ایفا می‌کنند. این تغییرات به دلیل افزایش تحصیلات زنان، تغییرات در الگوهای مصرف و تغییرات در ارزش‌های اجتماعی است. زنان در حال حاضر به عنوان یک نیروی مهم در جامعه شناخته می‌شوند و در بسیاری از زمینه‌ها، از جمله اقتصاد، سیاست و فرهنگ، نقش‌های مهمی ایفا می‌کنند.

در این دوره، به دلیل تغییرات اجتماعی و فرهنگی، نقش زنان در جامعه به سرعت در حال تغییر است. این تغییرات به دلیل افزایش آگاهی زنان، تغییرات در ساختار خانواده و تغییرات در ارزش‌های اجتماعی است. زنان در حال حاضر به عنوان یک نیروی مهم در جامعه شناخته می‌شوند و در بسیاری از زمینه‌ها، از جمله اقتصاد، سیاست و فرهنگ، نقش‌های مهمی ایفا می‌کنند. این تغییرات به دلیل افزایش تحصیلات زنان، تغییرات در الگوهای مصرف و تغییرات در ارزش‌های اجتماعی است. زنان در حال حاضر به عنوان یک نیروی مهم در جامعه شناخته می‌شوند و در بسیاری از زمینه‌ها، از جمله اقتصاد، سیاست و فرهنگ، نقش‌های مهمی ایفا می‌کنند.

در این دوره، به دلیل تغییرات اجتماعی و فرهنگی، نقش زنان در جامعه به سرعت در حال تغییر است.

چکیده ای گذرا از تلاش ها و زندگی فرهنگ قاسمی

کوشنده سیاسی و مسئول حقوق بشر در هیأت اجرایی فدراسیون مدارس عالی اروپا، بنیانگذار و مدیر عامل مدرسه عالی مدیریت در پاریس، رئیس اتحادیه مدارس عالی فرانسه، مدیر سایت «رنگین کمان»، و از کارهای او در گذشته، می توان از تدریس در دانشگاه های فرانسه، کارشناسی رسمی در امر کیفیت مدیریت آموزشی در فرانسه و هماهنگ کردن دیپلم‌های اروپایی را نام برد. وی تحصیلات خود را در علوم سیاسی و مدیریت در دانشگاه پاریس به اتمام رسانید و کتاب هایی از جمله: سندیکالیسم و جنبش های اجتماعی در ایران، جنبش انتخابات آزاد و حاکمیت ملت را نوشته است.

سیروس ملکوتی: هنگامی که به استمرار و پایداری حکومتی نا بهنجار چون نظام ولایی می نگریم این پرسش در ما می تواند به وجود آید که آیا این نظام خودکامه از هنجارهای درونی ارتزاق می کند یا جهانی ؟ آیا توان سرکوب و خشونت ، سبب این ماندگاری گردیده یا عوامل

دیگری هم در آن دخالت دارند؟

فرهنگ قاسمی: قبل از اینکه به سوالات شما پاسخ دهم یک سوال از شما دارم و آن این است که نمی دانم به چه دلیل شما این نظام را ولایتی می خوانید ؟ حتما علتی دارد که من از آن بی خبرم ! تا جایی که می دانم اسم رسمی این نظام «جمهوری اسلامی» است که بر اساس دستورات مذهبی ولایت فقیه بر مردم ایران حاکمیت می کند. ولایت فقیه در قوانین جمهوری اسلامی معنا و مفهوم خاصی دارد و توسط این رژیم به رسمیت شناخته شده است . لازم دانستم این را بگویم تا خلط مبحث نشده باشد . زیرا من به عنوان یکی از اعضای اپوزیسیون جمهوری اسلامی و ولایت فقیه در مقابل خود دشمنی دارم که نام و هویت مشخصی دارد و در ایران و در اذهان مردم جهان به این نام و نشان شناخته شده است. هویتی که اثرات آن ، تاریخ سرزمینم را لکه دار کرده است و بر مردم و فرهنگ آن هر روز تجاوز می کند. بنابراین خواندن این پدیده به نام خودش مهم است.

حال برویم به سراغ پرسش شما و آن اینکه آیا این نظام جمهوری اسلامی از هنجارهای درون جامعه ارتزاق می کند یا از شرایط جهانی ؟

پاسخ به آن نیاز به کنکاشی در تاریخ ایران دارد که از حوصله این گفتگو خارج است و کنکاش دقیق در این زمینه را باید به عهده مورخان و زمان گذاشت .

اما از منظر من، به عنوان یک کنشگر سیاسی، اشاراتی به گذشته نه چندان دور شاید بتواند پاسخی به این پرسش را ترسیم کند. این اشارات از دو جنبه قابل تأمل هستند :

۱ - در حوزه ساختار قدرت سیاسی :

به راستی جمهوری اسلامی نماینده تاریخی حاکمیت ولایت فقیه و دین اسلام در نبود سکولاریسم و لائیسیته در ایران است. در جامعه ما همواره نقش دین و مذهب، مانند بسیاری از جوامع دیگر، مهم بوده است. منتها تفاوت ما با بسیاری از این جوامع در آن است که غالب آنها در سایه مبارزات اجتماعی ترقی خواهانه خود توانسته اند نقش و دخالت دین در دولت را از میان بردارند. ولی در جامعه ما اگرچه در مراحل حساسی از تحولات اجتماعی ، چالش هایی بین قدرت دینی و قدرت غیر دینی عرض اندام کرد اما متأسفانه مردم ما تا به امروز توان این را نداشت که تکلیف خود را با جدایی دین و مذهب از دولت مشخص کند. در میهن ما دین در صد سال اخیر در امر حاکمیت نقش تعیین

کننده داشته و در توازن قدرت بازیگر اصلی بوده است. در نادر فرصت هایی که در ایران برای خنثی کردن قدرت دینمداران وجود داشته است از سوی جامعه ، ادراک کافی برای این جداسازی به کار گرفته نشده است. در انقلاب مشروطه چنین کوششی شد، اما چون آمادگی کافی موجود نبود بالاخره نتیجه ای غیر از این نداشت که نمایندگان دینی نقش خود را درمتمّم قانون اساسی رسمیت دهند . در دوران سلطنت پهلوی ها ، - غیر از سال هایی از سلطنت رضا شاه - نمایندگان مذهبی از دخالت در امور سیاسی مبرا نشدند.

نکته ای را در اینجا یاد آوری می کنم تا اهمیت و نقش مذهب در میهن ما مشخص تر شود. در سالهای نهضت ملی دیدیم که ائتلاف مصدق با کاشانی به مثابه نماینده مذهب، قدرت محمد رضا شاه را تضعیف کرد و او را برای مدتی بسیار کوتاه مجبور به سلطنت و نه حکومت کرد و همینطور، در همان سال ها شاهد بودیم که همکاری آیت الله کاشانی و شاه، حکومت ملی مصدق را به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سوق داد و پادشاهی مشروطه را به دیکتاتوری مبدل ساخت .

یک لحظه تصور کنید اگر در همین سال های سی هجری ، بین مصدق و دربار توافقی حاصل می شد شاید مسیر تاریخ طور دیگری رقم می خورد. از سوی دیگر، بعد از کودتا، دانسته نیست که چرا آن همه بوجه هایی که در زمان حکومت پهلوی صرف تحقیقات جامعه شناسی شد هیچ روشنفکری مخاطره حاکمیت اسلامی را پیش بینی نکرد یا هیچ مرد سیاسی ویزیونری، این مخاطره را ندید !

پس طبیعی بود که در دوران انقلاب، آیت الله خمینی، به عنوان نماینده مذهب با اتکا به اندیشه ولایت فقیه آن را مطالبه کند و بسیاری به همراه آخوند های مکلا در صفوف چپ و راست، دموکراسی را در اندیشه های خمینی جستجو کنند. پس می بینیم که زمینه های حاکمیت مذهبی در جامعه وجود داشت و به گمان من علیرغم فضاقتی که جمهوری اسلامی تاکنون در ایران و جهان به بار آورده است، نباید هنوز به نقش دین در جامعه کم بها داد. به درستی درعرض این سی و سه سال تحولاتی در اجتماع حاصل شده است که در نتیجه بسیاری از مردم از دین و حاکمیت آن سر خورده شده اند. اما در ارزیابی این تحولات باید محتاط بود، زیرا امروز قوای نظامی، احساسات قشریون و متعصبان ، قدرت مالی، وسائل تبلیغاتی، ابزار سرکوب ، نیروهای مسلح لمپن، مشترکاً در دست حاکمیت جمهوری اسلامی انباشته شده و متأسفانه در امر جدایی دین و دولت در بطن جامعه به اندازه کافی کار نشده و این مقوله از اقشار روشنفکر جامعه که هنوز بسیار

ناچیز و سر کوب شده می باشد، جلوتر نرفته است. به راستی تا وقتی که جامعه ما به تعداد کافی، کسروی و مصدق و بختیار نداشته باشد و مردم از آنها پشیمانی و صیانت نکنند در این زمینه کار چشمگیری انجام نخواهیم توانست داد.

۲ - در حوزه جامعه شناسی اجتماعی :

حاکمیت جمهوری اسلامی از این نقطه نظر بر گرده خرافات و جهل و واپسگرایی دینی سوار است. هرکدام از ما اگر به سال های قبل از انقلاب بازگردیم رگه هایی از این جهل بر خاسته از تعصبات دینی را در رفتار و زیستار جامعه خود مشاهده کرده ایم. افراط و تفریط در این زمینه ها با حاکمیت اسلامی به شدت گسترش یافته است، جامعه و اجزا آن به شدت از تعادل بدور افتاده اند. هیچ نشانه مثبتی در رفع خرافات و تعصبات بخش بزرگی از جامعه مشاهده نمی شود که هیچ، بلکه دامنه عوام فریبی و فساد مالی و اخلاقی نیز هر روز گسترش می یابد.

اعتراض سال ۸۸ اگر چه چشمگیر و تکان دهنده بود، اما متأسفانه عمدتاً حاصل و نتیجه کشمکش های داخلی جمهوری اسلامی محسوب می شود که اگر سرکوب نمی شد هم معلوم نیست ولایت فقیه و قانون اساسی و جمهوری اسلامی را زیر علامت سوال می برد! بسیاری از کسانی که به خارج آمدند در مخالفت با احمدی نژاد بودند و نه با ولایت فقیه یا جمهوری اسلامی. اینان حتی در شهر های اروپا و آمریکا، نه تنها خود شعار علیه کل حاکمیت نمی دادند، بلکه با هر کسی که این خواست را مطالبه می کرد نیز سر آشتی نداشتند. اگر این ها به راستی بخشی از طبقه روشنفکر حاکمیت جمهوری اسلامی را تشکیل می دهند، چه انتظاری از مردم عادی می باید داشت. شوربختانه، نظام جمهوری اسلامی از این وضعیت تغذیه می کند و هر گاه لازم باشد از سر کوب و شکنجه و زندان و اعدام نیز پرهیز نمی کند.

با این تفصیل از دیدگاه من شاید بتوان قبول کرد که هنجارهای درونی جامعه و یا به قول شما نابهنجارهای جامعه در جهت ارتزاق و استمرار جمهوری اسلامی هستند.

اما نقش قدرت جهانی در ادامه حیات جمهوری اسلامی چیست؟ از دیدگاه صاحبان قدرت و ثروت جهانی، ایران سرزمینی است ثروتمند و تک تولیدی، پس بازار خوبی است برای ارائه تولیدات جهانی، اما از نقطه نظر سیاسی، نظام جمهوری اسلامی، نظامی است ماجراجو و

آشوب برانگیز و تحریک کننده و هژمونی طلب . پس فقط و فقط تا جایی که از نقطه نظر سیاسی کنترل شود سود آور است . در این میان تنها چیزی که برای قدر قدرت ها مطرح نیست منافع اجتماعی و اقتصادی مردم ایران می باشد.

از دیدگاه دیگر سیاست قدرت های جهانی در برابر ایران در چار چوب استعمار پست مدرن است ، که من در یکی از مقالاتم به آن پرداخته ام و در اینجا آن را به این شکل بیان می کنم: سیاست جهانی همانند لاشخوری است که بر آسمان کشورهای استبدادی پرواز می کند و منتظر است تا تظلم و بی عدالتی و فساد آن را بزانو در آورد و تمامی نیرویش را بگیرد آنگاه این لاشخور در کمین نشسته به جانش می افتد و از مغز تا استخوانش را می خورد.

پاسخ سوال شما را می توان اینطور خلاصه کرد که جمهوری اسلامی از ناهنجاری های جامعه مدرن و از هنجار های قدر قدرت ها ارتزاق می کند تا به حیات خود ادامه دهد .

سیروس ملکوتی: شما به درستی به هویت نظام حاکم با نام جمهوری اسلامی اشاره نمودید، به کارگیری عنوان نظام ولایی تنها از منظر من مفهومی است برای تصویر سازی درون معنایی این نظام ، که بر بنیاد نقش ولایت فقیه ، سلسله کشورداری و نظم اجتماعی و مفهوم به کارگیری قدرت ، تبیین سیاسی می یابد. با این حال پیشنهاد شما را اصولی تر می بینم و با همان عنوان نظام جمهوری اسلامی در این گفتگو به ادامه بحث خود می پردازیم.

شما در پاسخ خود از چرایی های تاریخ در این گذار صد ساله سخن گفتید که می توانست با آرایش دگرگونه جوهر اندیشه های سازمان یافته روشنفکران سیاسی تاریخ سیاسی ما به گونه دیگری رقم بخورد. به همایش سیاسی در آستانه "انقلاب بهمن ۵۷" بنگریم. دادخواهی آزادیهای سیاسی که می توانست نگاهی به پیش روی داشته باشد و در طرح ترمیم ساختار سیاسی نظام حاکم آن زمان موثر افتد و یا برآمد نظم نوینی را وعده دهد ، در دادخواهی هایی که نیاز درونی آنها بازگشت به حرمت اندیشه مذهبی و انسان منزله از آفت مدرنیسم بود گم می شوند و خود را تسلیم فرایندی نامعلوم می سازند. فرایندی که "دولت مدرن" را بر منشور کهنه اعتقادات و خرافات می نشاند.

آیا این روند با چگونگی های آرایش بی رمق و ناتوان اپوزیسیون سیاسی "لائیک" آن زمان می توانست سرنوشت دیگری داشته باشد؟

آیا نبود ازادیهای سیاسی و عدم سازمان یابی نیروهای فکری- سیاسی در بستر اجتماعی ، خود دلیلی برای جایگزینی مدیریت سیاسی توهّم آفرین اپوزیسیون مذهبی با طرح استقرار جمهوری اسلامی در این دگرگونی بزرگ اجتماعی و تاریخی ایرانیان نمی بود؟ (این پرسش از آن روی در این گفتگو اهمیت خواهد یافت که اولاً در آستانه همایشی سیاسی برای تقابلی سیاسی با نظام حاکم قرار داریم و از دیگر سو نیروهای اجتماعی موجود کما بیش برآمده از همان گذشته مشترک با کارنامه های سیاسی متفاوت خود در این همایش ممکن حضور دارند.)

فرهنگ قاسمی: در هر جامعه بودن احزاب مخالف ، به عبارت دیگر وجود آزاد اپوزیسیون لازمه توازن و تبادل قدرت سیاسی در آن جامعه است. توفیق در این امر به سه شرط زیر بستگی دارد : یکم اینکه در آن جامعه آزادی احزاب وجود داشته باشد. دوم آنکه احزاب رفتار دموکراتیک را در فراروند اقدامات داخلی خود به کار گیرند. بعد از رعایت این دو شرط ، شرط سوم که بسیار تعیین کننده است اهمیت پیدا می کند و آن این است که جریانات مخالف بایستی زاویه اختلاف خود را با حاکمیت و جریانات سیاسی دیگر مشخص کنند. این زاویه بایستی شفاف و بزرگ باشد؛ زیرا شفافیت ، روشنگر محور های حرکت است، اما بزرگ بودن زاویه، نمودار بیان روش اصلاحات یا روش تغییر بنیادی است، اگر در برنامه یک جریان سیاسی تغییرات بنیادی مطرح شده باشد آن جریان می تواند از صفت اپوزیسیون برخوردار گردد. در صورت غیبت این اصول، آن جریان و جنبش سیاسی، هویت واقعی اپوزیسیونی خود را بیان نکرده است. با توجه به این مقدمه می توان گفت که متأسفانه نه در تاریخ اجتماعی ایران و نه در جنبش روشنفکری آن، در بسیاری از موارد، جریانات سیاسی مدعی اپوزیسیون بودن ، به دلیل عدم برخورداری از دست کم، یکی از این سه شرط بالا هویت واقعی اپوزیسیون بودن را نداشته اند. این بدان معنا نیست که جامعه ما شخصیت های مخالف حاکمیت ها را نداشته باشند . بین این دو باید فرق قائل شد.

نمونه های بارز تلاش های اپوزیسیون نا کامل را در دوران فعالیت مخالفان قبل از مجلس چهارم و هنگام به پادشاهی رسیدن رئیس الوزرا و مخالفت های جبهه ملی ایران در سال های چهل و همینطور در دوران انقلاب می توان مشاهده کرد . دیگر نمونه حاضر و گویای آن همین جنبش ۸۸ است که به سبب فراهم نبودن شرایط ذکر شده در بالا ، مردم ما یک فرصت تاریخی مهم را در امر بر زمین زدن جمهوری اسلامی از دست دادند. اما در جامعه ما، هرگاه این سه اصل حتی به طور نسبی

رعایت شدند جامعه توانست به پیشرفت هایی دست پیدا کند، از نمونه هایش انقلاب مشروطه، نهضت ملی شدن صنعت نفت و تشکیل حکومت ملی مصدق را می توان نام برد .

حال باید دید که آیا ما اپوزیسیون لاییک و سکولار داشته ایم ؟ سکولاریسم و لایسیته از قبل از انقلاب مشروطه فقط در برخی از محافل روشنفکری مطرح بوده است، به نقل از فریدون آدمیت، آخوند زاده در مکتوبات خود از ضرورت آن یاد می کند. اما هیچگاه این خواست در جنبش اجتماعی ایران وزنه ای نمی شود؛ شاید دلیلش قدرت دستگاه مذهبی شیعه باشد که همواره مدعی حاکمیت نیز بوده است . مشاهده می شود که در ترکیه توسط آتا تورک این جداسازی دین و دولت به انجام می رسد . در مصر اگر چه اخوان المسلمین خواهان حکومت هستند، اما سکولاریسم توسط کسانی مانند طحه حسین و عبدالرحمان کواکبی مورد دفاع واقع می شود. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه می توان به کتاب سیری در اندیشه سیاسی غرب نوشته حمید عنایت مراجعه کرد.

در دهه بیست شمی به ویژه در دوران حکومت مصدق زمینه های سکولاریسم در ایران فراهم شد به قول علی میرسپاسی نگارنده تأملی در مدرنیته ایرانی ، ترجمه جلال توکلیان فرایند شکل گیری سکولاریسم و کثرت گرایی فرهنگی، در برابر ضربه سهمگین کودتای ۲۸ مرداد تاب نیاورد ... وقایع متعاقب کودتا، امکان شکل گیری هر گونه خط مشی سیاسی حقیقتاً مدرن و سکولار را در ایران از بین برد .

به هر روی، اگرچه لاییک بودن در تاریخ ایران زمینه هایی داشت اما در دوران انقلاب ۵۷ قد راست نکرد و ما نتوانستیم لایسیته و سکولاریسم را نه در برنامه سیاسی خود قرار دهیم و نه احتمالاً گامی در زمینه نهادینه شدن آن برداریم .

در دوران انقلاب ۵۷ اکثریت قریب به اتفاق احزاب چپ که هویت خود را به هویت حزب توده گره زده بودند ، نه تنها دمی از لایسیته سخن نگفتند، بلکه به سرکردگی حزب توده، همواره از چپ به راست شدند و به تنها چیزی که توجه نکردند جدایی دین و دولت بود .

جبهه ملی اگر چه در درون خود حتی آخوند هم داشت ولی بر جدایی دین و دولت اعتقاد نشان می داد، کسی مثل آیت الله زنجانى که طرفدار مصدق بود مخاطره خمینی را به بسیاری از رهبران جبهه ملی گوشزد کرد، اما گوش شنوایی وجود نداشت و کمتر کسی علاقه به شنیدن آن نشان می داد. در داخل جبهه ملی غالب احزاب طرفدار خمینی شدند.

تنها حزبی که از نظر سنتی لائیک می بود حزب ایران بود که اندیشه های سوسیال دمکراسی داشت. رهبرش در قبل و در روز های انقلاب ، شاپور بختیار، جدایی دین و دولت را هشدار داد، یک تنه در برابر مخاطره حاکمیت اسلامی به مقاومت برخاست و در نهایت جام شوکران نوشید. غیر از یکی دو نفر که به دلیل سوابق مذهبی شدید، بر لائیک بودن پشت پا زدند و به صف خمینی پیوستند، سایر همراهان او اگر چه اصل انقلاب مردم علیه دیکتاتوری شاه را قبول کردند اما خطر آخوندیسم و بی قانونی را همواره هشدار دادند. ابوالفضل قاسمی ، پژوهشگر و نویسنده «خاندان های حکومتگر - الیگارش - در ایران» و جانشین شاپور بختیار در سمت دبیر کلی حزب ایران، دمی دست از انتقاد در باره دخالت دین در دولت برنداشت، با زندانی شدن و محکومیت او به اعدام و سپس حبس ابد، حزب ایران نیز چند ماهی بعد از انقلاب بسته شد و همه عضو هایش به زندان افتادند و پراکنده شدند.

جبهه دمکراتیک ملی که عمدتاً از بستر نهضت ملی برخاست و توسط هدایت متین دفتری و شکراله پاکنژاد و بسیاری دیگر از کنش گران جوان و سختکوش تشکیل یافت ، و تشکلی تازه و صدای دیگری بود که هم به مناسبات داخل جبهه ملی اعتراض می کرد و هم جدایی دین و دولت را طلب می نمود نیز به وسیله حاکمیت آخوندی درهم کوبیده شد و تلفات زیادی را در جناح نیروهای مترقی و لائیک به جای گذارد .

این است کم و بیش تحلیل سیاسی آن روز، می بینیم که شوربختانه نیروهای لائیک و سکولار دموکرات ناچیزی که وجود داشت، تلاش کرد اما موفق نشد . حتما توجه دارید که در این میان از بازرگان و نهضت آزادی نامی در این پاسخ نمی برم زیرا در پرسش نخست نظر خود را در این باره عرض کردم . حال اگر به آنچه که در بالا آمد تاثیر مذهب در مردم عادی را نیز اضافه کنیم به درستی باید قبول کرد که از کوزه دیکتاتوری نیز همان برون تراود که در اوست . سرنوشت دیگری را نمی باید انتظار می داشتیم.

برخی از نکات بخش دوم پرسش شما را (در پرسش نخست) باید پاسخ گفته باشم . در اینجا فقط چند نکته را یاد آوری می کنم تا شاید پاسخ من تکمیل شود :

قسمتی از دلایل به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی را باید در عدم رشد سیاسی و اجتماعی قبل از انقلاب جستجو کرد؛ رژیم پهلوی، پدر و پسر، هر کدام به نحوی در این امر نقش دارند، انصاف حکم می کند که

فراموش نکنیم خود رضا خان هم فردی بود از میان همین مردم و با همان اعتقادات مذهبی، اما با این وجود، باز در حد شرایط موجود اقداماتی برای کوتاه کردن دست آخوندها در امور دولتی انجام داد که چون با قلدری توأم بود به اندازه کافی مثمر ثمر واقع نشد. اما پسرش که تحصیل کرده سوئیس بود باید طور دیگری عمل می کرد که نکرد، در این مورد نظراتم را به روشنی هم نوشته ام و هم گفته ام علاقمندان را دعوت می کنم به کتاب جنبش انتخابات آزاد و حاکمیت ملت مراجعه کنند. عامل دیگر، هدف خمینی و طرفدارانش در ایجاد جمهوری اسلامی است، آن ها برای رسیدن به اهداف خود به هیچکس رحم نکردند، دعوت می کنم خاطرات هاشمی رفسنجانی را بخوانید به ویژه حوادث خرداد ماه ۱۳۶۰ که باید برای آینده نیروهای دموکرات و آزادیخواه، لائیک و سکولار عبرت انگیز باشد تا همسازی خود را فدای فرقه گرای نکنند.

بنابراین مشاهده می شود که این دگرگونی بزرگ اجتماعی و تاریخی ایرانیان که شما از آن به درستی یاد می کنید و درد و رنجی است که نه تنها شما و بنده را آزار می دهد بلکه قریب به اتفاق مردم ایران نیز در این درد شریک اند، سه علت اصلی داشته است: مذهبی بودن جامعه، اشتباهات رژیم پهلوی و اندیشه حاکمیت مذهب شیعه.

سیروس ملکوتی: شاید نکته چهارمی هم باید به علل برآمد نظام جمهوری اسلامی اضافه نمود و آن شاید فقدان مدیریت سیاسی در هنگامه سرنوشت ساز کشورمان باشد، این بدان معنا نیست که احتمالاً از بنیاد اندیشه مدیریتی آزاد اندیش و دموکرات برخوردار نبودیم، مثال شما در مورد زنده یاد شاپور بختیار این جوه را به درستی می شناساند، اما هنگامه برآمدش شاید در یک واماندگی و تاخیر تاریخی نتوانست به امر مدیریت سیاسی تاثیر گذار بر فرایند دادخواهی ها بیا نجامد.

همین شرایط با همه تحولات جوهر اندیشه، گویی هنوز در زندگی معاصر سیاسی ما حاکم می باشد.

هنوز دادخواهی های سی و سه ساله مردم ایران نتوانسته است سامان یافتگی خود را در یک مدیریت سیاسی در نبرد پیش روی بیابد، و سرنوشت سیاسی ایران همواره با این خطر مواجه است که در حادثه ای، مدیریتی متفاوت از دادخواهی های حقیقی خود را تحمیل نماید.

آیا اندیشه های سیاسی موجود آگاه بدین امر هستند؟ و اگر آری جلوه

های این آگاهی را در چه رفتار و کنشی می توان دریافت؟

علل تأخیر اندیشه های مبارز و کنشگران سیاسی در پدیداری چنین مهم را در چه برهان و یا توهمی می توان یافت؟

فرهنگ قاسمی: اول ببینیم مدیریت و مدیریت سیاسی چیست ؟ از نظر من تعریف مدرن مدیریت با تعریف های سنتی تفاوت دارد. در دو دهه اخیر مدیریت مانند بسیاری از علوم دیگر دچار دگرگونی هایی شده است، امروز مدیریت تمامی علوم را به خدمت خود می گیرد تا مشکلات سازمان ها و اجتماعات را خنثی کرده و آینده مناسبی را بشارت دهد.

در واقع مدیریت امروز عبارت است از آلیاژی از علوم گوناگون برای همساز و هماهنگ کردن امکانات مادی و غیر مادی مشخص و ملموس، برای دستیابی به یک هدف در کوتاه ترین مدت با صرف کمترین نیرو، مشروط بر اینکه هم نیروی انسانی فعال در این روند، کیفیت های انسانی خود را حفظ کند و هم، ساز و کار سامانه های هستی یافته برای هدف، نسبت به صیانت حقوق و منابع جامعه بشری، وفادار بماند. کس یا کسانی که این همسازی و هماهنگی را برای رسیدن به آن هدف انتظام می بخشند مدیر یا هیأت مدیریت خوانده می شوند که باید از یک سو در برابر هدف و به کار گیری درست امکانات و نیروهای مادی و غیر مادی و از سوی دیگر در مقابل قوانین جامعه بشری و محیط زیست پاسخگو باشند .

مدیریت سیاسی مهمترین رشته مدیریت است؛ زیرا هدفش اداره جامعه بشری و فراهم ساختن سعادت و خوشبختی برای انسان ها است. طبیعتاً این مدیریت با اداره کردن یک کارخانه صنعتی، یک موسسه بازرگانی و حتی یک دانشگاه تفاوت زیادی دارد. رهبری و اداره کردن یک جامعه ادعای بزرگی است، آنچنان بزرگ است که گاهی یک انسان معقول از پذیرش چنین مسئولیتی می هراسد و از قبول آن سر باز می زند؛ در مقابل، گاهی انسان هایی کمتر معقول، اما قدرت طلب به راحتی خود را داوطلب چنین مسئولیتی می کنند که نتیجه آن می تواند در جهت عکس هدف بوده و به دیکتاتوری منتهی شود.

پس قبول کردن مدیریت سیاسی نیاز به تعهد شرافتمندانه در مقابل یک ملت جهت فراهم ساختن سعادت و خوشبختی مردم و احترام به حقوق انسانی و تضمین در به کار گیری درست امکانات جامعه بشری دارد که باید به ناچار و بی تردید از مسیر دموکراسی عبور کند.

بنا براین با شما موافقم که می گوئید هنگامی که شاپور بختیار

مسئولیتِ نخست وزیری را قبول کرد جامعه ما از بنیاد اندیشه مدیریتی آزاد اندیش و دموکرات برخوردار نبود. و باید اضافه کرد که با وجود اینکه بختیار یکی از مدیران برجسته زمان خود بود و من از نزدیک شاهد شناخت او در این رشته بودم و با وجود اینکه مردی آزاد اندیش، هوشمند، فداکار و روشن بین بود؛ اما به دلیل فراهم نبودن شرایط اجتماعی و نبود امکانات و نیروی انسانی موفق نشد نقش خود را به درستی ایفا کند.

تاریخ جوامع و اصولا سازمان های سیاسی و اجتماعی را زنان و مردانی می سازند که در موقعیت های بحرانی در مقابل تحرکات نادرست و انحرافات ناشی از عدم تعادل و بحران، با اتکا به اصول و ضوابطی که فرآورده پیشرفت بشریت است قد راست می کنند. هر اندازه تعداد این زنان و مردان بیشتر باشد، به قول شما پیدایش اندیشه های مبارز، و از منظر من پیشرفت به سوی جامعه آزاد با سرعت بیشتری انجام خواهد پذیرفت.

در این جا لازم می دانم یک مطلب را نیز اضافه کنم که ممکن است بسیاری از بیان آن خوشنود نشوند، اما واقعیت تلخ را باید گفت و در انتظار واکنش هم بود. بنا بر تجربیات دراز مدت، امروز به این نتیجه رسیده ام که اکنون شرایط برای یک مدیریت آزادیخواه و سکولار به مراتب آسف بار تر از سال های بعد از انقلاب ۵۷ است. زیرا متأسفانه بسیاری از نیروهای حاضر در صحنه سیاسی امروز از مناسبات نادرست و به دور از فرهنگی ایجاد شده اند، از رژیم قرون وسطایی جمهوری اسلامی متأثر شده اند. برخی با وجود تجربیات، تحصیلات و برخورداری از دانش پژوهشگری با ارزش و فراوان، با نسبت قائل شدن در اصول و ضوابط دموکراسی خواهی و آزادی طلبی و حق و مسئولیت و استقلال، این ها را فدای مصلحت های بازی قدرت در داخل رژیم می کنند. شور بختانه این تاثیر پذیری را همینطور، در میان سازمان ها و اجتماعات ایرانی، از دور و نزدیک می توان مشاهده کرد. من هیچ بعید نمی بینم که در آینده علیرغم سرنگونی جمهوری اسلامی که لازمه درجه اول هر تحول در ایران است، مدیریت سیاسی دچار بحران های پیچیده ای شود. ما باید نسبت به رعایت اصول فوق نیز اقدامات بنیادی انجام دهیم تا در میان کنشگران سیاسی اعتقاد بی چون و چرا نسبت به این مفاهیم رشد پیدا کند، این امر درجه واقع گرایی ما را در رویارویی با مشکلات آینده افزایش خواهد داد.

سیروس ملکوتی: موضوع مدیریت سیاسی بی شک بیش از این تأمل برانگیز خواهد بود که بتوان در یک پرسش و پاسخ اجمالی آن را بررسی و از

آن گذشت. به همین خاطر مایلم از جنبه های دیگری این نیاز را مورد گفتگو قرار بدهیم.

وقتی به نمودارهایی از رهبری سیاسی در تاریخ معاصر ۱۰۰ ساله خود می نگریم می بینیم، کیش شخصیت و شور و هیجانات عاطفی، پیش از برنامه و پاسخ روشن به دادخواهی روشن سیاسی، توانسته اند وحدت جمعی را به نظم خویش در آورند.

به نظر می آید نسل معاصر سیاسی اما تابع چنین شرایطی قرار نمی گیرد. شاید از همین روی همایش سیاسی نیروهای اجتماعی، رفته رفته خود را تبدیل به یک گفتمان اساسی می نماید. بی شک نمی توان تصویر کاملاً مشخصی از شکل و ماهیت مدیریت سیاسی در اختیار نهاد، هنگامی که چگونگی همایش و آرایش درونی آن سرانجام نپذیرد. به نظر می آید که درهم تنیدگی این دو موضوع یعنی همایش سیاسی و مدیریت سیاسی با هم، وظایف و مسئولیت های همه کنشگران را در حل سریع این مهم بیش از پیش در دستور کار قرار داده است. اگر این نوع از درک را پذیرا باشیم موضوع مدیریت سیاسی ترجمان یک شور و دیدگاه جمعی خواهد بود.

آیا تصور می کنید چنین مدیریتی متناسب با بنیادهای فرهنگ سیاسی ما ایرانیان می تواند تبدیل به یک واقعیت ماندگار گردد؟

اگر آری مکانیزم دخالت و یا سازماندهی مبارزاتی توسط این مدیریت سیاسی چگونه اتفاق خواهد پذیرفت؟

فرهنگ قاسمی: در این امر با شما موافقم که در صد سال اخیر دموکراسی نتوانست جای کیش شخصیت و هیجانات اجتماعی را بگیرد، درعین حال باید اضافه کنم این دو عامل برای تحولات اجتماعی در تمام جوامع ضروری اند، ضرورتی که باید همراه با تعادل باشد. در صد سال گذشته ما جامعه متعادلی نداشته ایم، امروز هم نداریم، در فردای نزدیک هم نخواهیم داشت. نسل امروز سیاسی ما تا جایی که من مشاهده می کنم متأسفانه از این تعادل برخوردار نیست. به نظر می رسد امروز تعادل را باید تبدیل به گفتمان اساسی اپوزیسیون کرد. اگر در این زمینه توفیق پیدا کنیم در امر همایش سیاسی نیروهای سیاسی و اجتماعی گامی به پیش نهاده ایم.

تعادل موقعی به وجود می آید که سطوح مشترک واقعی، یعنی به کنار گذاردن افتراقات و شفاف ساختن اشتراکات بر اساس قراردادهای پذیرفته شده توسط طرفین هستی پیدا کند. ایجاد سطح مشترک نیاز

دارد که هویت ها مشخص شوند. نخستین این هویت ها ، هویت افراد در جامعه است، کسی که چارچوبی برای خود در جامعه تعیین کند ، به خود شخصیت اجتماعی و هویت سیاسی می دهد، مثل نقطه ای در محور مختصات، که عرض و طول و بعد دارد و هرگاه که حرکت می کند یکی از این ارزش های سنجش هویت را تغییر می دهد. دوم هویت گروه های سیاسی و اجتماعی است که باید حدود و ثغور خود را تعیین کنند در اصطلاح مرسوم خطوط قرمزشان روشن باشد. این دو در اثر وجود محیطی دموکراتیک به وجود می آیند . از سوی دیگر این دو یعنی هویت افراد و سازمان های کنشگر، تضمین کننده دموکراسی هستند.

وقتی این دوهویّت شفافیت پیدا کردند، یافتن سطح مشترک آسان می شود. افراد و سازمان ها، اصولی را با مشخصات و هویت های روشن قبول می کنند و قرداد ها را می پذیرند در چارچوب آن ها عمل می کنند و و از این شاخ به آن شاخ نمی پرند و از همه مهمتر چنین نظمی جلوی تهاجمات افراد ماجرا جو و فرصت طلب و بی پرنسیب را می گیرد .

هر انسان اجتماعی باید از رفتار کسانی که هویت خود را به طور شفاف و آشکار بیان می کنند خشنود شود، افراد و سازمان ها را تشویق کند تا هویت خود را به اطلاع دیگر علاقمندان جامعه متعادل برسانند و کسانی را که هویت چند گانه دارند را خنثی کنند. متأسفانه در جامعه اپوزیسیون با وجود این که در سال های اخیر ادراک ضرورت این امر توسط کنشگران مشاهده می شود اما این کار به اندازه کافی واقعیت عملی پیدا نکرده است و در مواردی که کوشش هایی انجام یافته است غالباً از شفافیت کافی برخوردار نشده است .

جامعه متعادل همان جامعه بدون تبعیض و لاییک و سکولار است که در آن هرکس عقاید و آرمان های خود را حفظ و برای گسترش آن ها کوشش می کند؛ ما در چارچوب یک سطح مشترک شفاف و اعلان شده، که متضمن مصالح و منافع تمامی مردم است ، رفتار و کردار و زیستار خود را انتظام می دهیم. در این شرایط ، هم یک همایش سیاسی ملی ، ساز و کار می یابد و هم یک مدیریت اجتماعی اشتراکی که پاسخگوی برنامه حداقل اکثریت قریب به اتفاق نحله های سیاسی و اجتماعی است اداره امور جامعه را در دست می گیرد .

تا اینجا سعی شد مکانیسم این مدیریت پیشنهاد شود. اما آیا فرهنگ این مدیریت در اپوزیسیون وجود دارد یا نه ؟ همانطور که در بالا گفته شد پاسخ به این سوال بر اساس مشاهدات بنده منفی است . حال

اینکه آیا در آینده این زمینه به وجود خواهد آمد یا نه ؟ باید گفت که همه ما باید بکوشیم تا با رعایت مراتب فوق این شانس و امکان را به جامعه خود بدهیم .

سیروس ملکوتی: به نظر می آید اپوزیسیون ایرانی در گزینه های خود میان دو گفتمان بدیل خواهانه سیاسی قرار گرفته است . مجازی و یا حقیقی بودن هر یک از این بدیل خوانی ها منوط به تعریفی است که دادخواهی های حقیقی معاصر در آن خود را به تصویر می کشانند.

اصلاح طلبان و انحلال خواهان دو جبهه سامان نیافته را از طرح گفتمان و آرایش سیاسی خود به نمایش می گذارند. در این پرسش، نخست مایلیم بدانم آیا طرح گفتمان اصلاحات حتی با ادعای نفی ولایت فقیه می تواند تصویر یک اپوزیسیون حقیقی را به نمایش بگذارد؟ آیا می توان دادخواهی های بنیادی مردم ایران را در چنین بدیلی متصور ساخت؟ و دیگر اینکه همایش نیرو های سکولار در این فرایند را چگونه می توان تشریح نمود؟ آیا این هم آمیزی و همزیستی به سرانجامی چون، تمکین و اطاعت سیاسی به نظامی دینمدار نخواهد انجامید؟

فرهنگ قاسمی: شما اصلاح طلبان و انحلال خواهان را به عنوان دو بدیل مطرح می کنید علاقه مندم در درجه نخست به مسئله اصلاح طلبان بپردازم . پرداختن به این مسئله فقط می تواند به وسیله تحلیلی از آرایش نیروهای اصلاح طلبان داخل کشور انجام پذیرد، زیرا به نظر من امروز دیگر اصلاح طلبان به آقایان موسوی و کروبی خلاصه نمی شوند. انتخابات ریاست جمهوری دهم و همین طور انتخابات مجلس شورای اسلامی در پیش روی، در مسأله ترکیب اصلاح طلبان ، تغییرات مهمی را در به وجود آورده است : در شرایط کنونی به نظر می رسد علاوه بر آقای موسوی و آقای کروبی ، باید مجاهدین انقلاب اسلامی و افرادی مانند تاجزاده و توسلی و جبهه مشارکت، حتی هاشمی رفسنجانی و کارگزارانش را به لیست اصلاح طلبان اضافه کرد.

به نظر من خاتمی می تواند در آینده حلقه واسط بین این گروه ها باشد زیرا زمینه پذیرش بین المللی دارد و در مورد ولایت فقیه گاهی به میخ گاهی به نعل میزند هم طرفدار قانون اساسی است و هم ظاهرا از آزادی ها دفاع می کند. خاتمی به هنگامی که اصولگرایان در اثر شرایطی استثنایی، در خطر جدی قرار بگیرند می تواند نقش آلترناتیو را برای کسب قدرت سیاسی داشته باشد و خامنه ای که سپاه را در دست دارد می تواند در موقع مقرر، از این آلترناتیو برای ادامه حیات خود استفاده کند.

اگر این فرض را بپذیریم باید قبول کنیم که پتانسیل به قدرت رسیدن اصلاح‌طلبان به طور جدی وجود دارد. در این صورت قدرت مذهبی، قدرت نظامی و قدرت سیاسی، با ترکیب جدیدی، حاکمیت را در دست خواهند گرفت. یک چنین ترکیبی به هیچ عنوان پاسخگوی خواست‌های مردم ایران نمی‌باشد.

اما طرفداران انحلال رژیم جمهوری اسلامی در داخل کشور سامانه‌ای ندارند. اینان بیشتر در خارج از کشور عمل می‌کنند. این واقعیت را نباید فراموش کرد که افراد و سازمان‌های انحلال‌طلب خارج از کشور هنوز نتوانسته‌اند حتی به یک توافق ضمنی دست یابند. البته شخصاً بسیاری را می‌شناسم که برای ایجاد این توافق کوشش زیادی می‌کنند اما نتیجه کافی به دست نمی‌آورند. همین‌طور، افراد و سازمان‌هایی وجود دارند که فقط در اندیشه افکار انحصار طلبانه خود می‌باشند.

متأسفانه طرفداران سرنگونی جمهوری اسلامی که ظرفیت زیادی در داخل و خارج ایران دارند قادر به ایجاد یک همبستگی ملی آزادخواه و استقلال‌طلب و سکولار نشده‌اند. نباید فراموش کرد که در ایران طرفداران این طرز فکر زیاد بوده و چشم به خارج از کشور دارند. هرچه زمان به دست آوردن این همسازی طولانی‌تر شود از ظرفیت ممکن آن کاسته خواهد شد و نیروها به هدر خواهند رفت و جامعه به دنبال راه حل‌های خشن خواهد گشت.

اما به راستی مشکل اصلی این عدم هم‌سازی در چیست؟ به نظر می‌رسد یکی از مشکلات اساسی این عدم هم‌سازی در ناروشنی هدف باشد و شاید یکی از عواملی که هدف را شفاف نمی‌کند تردید در نوع رژیم آینده ایران بین سلطنت مشروطه و جمهوری باشد، که البته هر دو انحلال‌طلب‌اند، اما در اصل عدم تبعیض یعنی سکولاریسم ولایتیسته سطح مشترکی ندارند.

بدین ترتیب مشاهده می‌فرمایید که اگر انحلال‌طلبان هر چه زودتر متشکل نشوند مجبور خواهند شد سرانجام به نظامی دینمدار تمکین کنند.

سیروس ملکوتی: پرسش پایانی خود را مایلم به چگونگی همایش سیاسی نیروهای انحلال‌خواه تعمیم دهم. همانگونه که گفتید نگاه‌های دورنگر سیاسی در تبیین نظام آینده کشور مانند جمهوریت و پادشاهی، یا ادراک گوناگون از صور سیاسی عدم تمرکز قدرت سیاسی، می‌توانند مواردی از عدم هماهنگی نیروهای اجتماعی در طرح یک همایش

سیاسی و ملی را نشان دهند . این گوناگونی دادخواهی ها شاید عامل مهمی در بر جای ماندن و واماندگی اپوزیسیون ایرانی در یک فرایند گفتمان حقیقی باشند. با این شرایط چه باید کرد؟ در همین راستا شاید بی مورد نباشد که به مسأله‌ی مهم دیگری در حیطه اخلاق سیاسی ، نظر بیافکنیم ، به نظر می آید جوهر بی اعتمادی یکی از مهمترین موانعی است که نیروهای اجتماعی نسبت به یکدیگر بیان می دارند، و به همین سبب توفیق نظری استراتژیک خود را در طرح نظام کشوری در همایش امروزمین خود می خواهند. به طور مثال موضوع عدم تمرکز قدرت سیاسی به دلیل دادخواهی و حضور اقوام یا ملیتهای ایرانی دلیل مهمی در این انشقاق سیاسی گردیده است. حال در فقدان جوهر تفاهم و اعتماد سیاسی ، نیروی اجتماعی انحلال خواه چه بنیادی را می بایست برای تفاهم ملی مورد توجه قرار دهد تا اعتماد برای یک تفاهم ملی ، آشیانه سیاسی خود را بیابد؟

فرهنگ قاسمی: امروز جامعه ایران یک شرایط بحرانی مهم را طی می‌کند. معمولاً در شرایط بحرانی کسانی که تصمیم می‌گیرند ممکن است بخشی از اصول خود را رعایت نکنند و اصل را بر اعتماد بگذارند و از رقابت سالم اجتناب کنند. متأسفانه این عادات در فرهنگ ما ریشه دار هستند و بسیار اتفاق می‌افتند. در حالیکه در سیاست و در مدیریت جامعه ، رقابت اصل است . اگر به دموکراسی اعتقاد داشته باشیم باید قبول کنیم که رقابت امری طبیعی و حتی لازم برای دموکراسی می‌باشد. بنابراین، وجود نحله های سیاسی مختلف چپ، راست، مذهبی، غیرمذهبی، سلطنت طلب و جمهوری خواه امری بسیار طبیعی است . از سوی دیگر در سیاست اعتماد مفهومی ندارد و عوام فریبی است. برعکس ادراک و آگاهی و خدمت به مردم تعیین کننده است .

همین طور در دموکراسی و در سیاست قراردادهای تعهد آور مهم می باشند . به نظر من جامعه ما را همین اعتماد، یا به سخن دیگر ، اطاعت کورکورانه، به عقب انداخته است . به تاریخ ۵۰ سال اخیر ایران نظری بیاندازید خواهید دید که هر جایی صحبت از اعتماد شد، بی‌اعتمادی و خیانت را به دنبال خود آورد . مگر مردم به خمینی اعتماد نکردند؟ مگر رهبران سیاسی ما در روزهای بعد از انقلاب در اثر همین اعتماد به دنبال او راه نیافتادند ؟ نتیجه آن را امروز می‌بینیم .

در اینجا کوشش می‌کنم تصویری از وضعیت سیاسی امروز اپوزیسیون خارج از کشور ارائه دهم و به دنبال آن به بخش آخر سوال شما را که در مورد تفاهم ملی است ، پاسخ بدهم .

طیف اوّل را جمهوری خواهان تشکیل می دهند که طیف گسترده ای می باشند، بدون رهبری، بدون انسجام، با دیدگاه های گوناگون و اختلافات بسیار و عدم شفافیت فراوان در هدفها و مطالبات. اینان از یکسو، غالباً شامل جدا شدگان از جمهوری اسلامی قبل و پس از انتخابات ۱۳۸۸ و از سوی دیگر دربرگیرنده افراد و همینطور سازمان هایی می باشند که از همان ابتدای انقلاب با رژیم حاکم مخالف بودند و تا کنون علیه رژیم جمهوری اسلامی مبارزه کرده اند و سال های مدیدی است که در جستجو به وجود آوردن یک سازمان گسترده ای هستند. برخی از عوامل تشکیل دهنده این طیف از قدرت پذیرش نظرات تازه به اندازه کافی برخوردار نمی باشند. برخی دیگر که دارای این صفت هستند متأسفانه از اعتبار کافی برخوردار نیستند. این طیف از مخالفین، از عدم وجود رهبری، به شدت رنج می برد.

یکی دیگر طیف طرفداران سلطنت مشروطه است که رهبری آن در دست آقای رضا پهلوی می باشد. رهبری او جنبه انتخابی ندارد، بلکه در واقع انتصابی بوده، بیشتر به مناسبت رابطه خانوادگی می باشد. در این سی و سه سال گذشته فعالیت سیاسی آقای رضا پهلوی از تداوم و سرسختی لازم و کافی برخوردار نبوده است. به هر روی اگر قرار باشد رژیم سلطنتی در ایران روی کار آید او بدون کوچکترین رقابتی صد در صد شانس را خواهد داشت.

در این میان گروه سومی وجود دارند که نسبت به شکل رژیم آینده تصمیم نمی گیرند زیرا معتقدند که باید این امر را به بعد از برکناری جمهوری اسلامی محول کرد. عناصر اصلی گروه سوم را بیشتر جمهوری خواهان تشکیل می دهند. شاید یکی از علت های نزدیکی این جمهوری خواهان سختکوش به طرفداران سلطنت مشروطه سرخوردگی آنان از همکاری با گروه دوم بوده باشد. اما بی تردید شرایط بحرانی امروز جامعه ما، در این تصمیم گیری بی اثر نیست.

انقلاب ۵۷ به ایران زیان های فراوانی وارد کرد، اما دو نتیجه مثبت داد. یکی از بین رفتن سلطنت و حکومت خانوادگی و دیگر اینکه، امروز زمینه های بسیار خوبی برای سکولاریسم و لائیسیته و جدایی دین از دولت در ایران فراهم گردید است. همه آزادی خواهان، دموکرات ها، لائیک و سکولار نباید فراموش کنند که در اثر روی کار آمدن رژیم سلطنتی، یکی از ستون های اصلی که آزادی و حاکمیت ملت از بین خواهد رفت.

به هر روی، اگر قرار است گروهی به تنهایی یا با دیگری، اقدامی

برای انحلال جمهوری اسلامی بکند شایسته است آن را با شفافیت کامل و به عنوان یک قرارداد اجتماعی و با ضمانت اجرایی ارائه دهد.

در مورد سیاست عدم تمرکز به نظرم یکی از پایه‌های اصلی دموکراسی بویژه در جامعه ما می‌باشد. اما برای اینکه در سیاست عدم تمرکز دچار اشتباه نشویم و در اثر آن به مشکلات جامعه نیافزاییم بهتر است حد و حدود آن را به طور واضح و روشن مشخص کرده و از دایره ابهامات خارج شویم.

اگر واقع بین باشیم باید قبول کنیم که برای عملی ساختن موارد فوق نیاز به گفتگو و بحث و برگزاری جلسات، بین افرادی که قدرت تصمیم‌گیری دارند، داریم. اگر بر اثر این گفتگوها، تفاهمی به وجود آمد باید تبدیل به تعهد گردد و به تعهدات باید عمل شود. به سخن دیگر شایسته این است که ما ایرانی‌ها از رقابت سالم، به تفاهم و از تفاهم، به قراردادها و تعهدات اجرایی در سطح ملی برسیم و این کار را بدون دخالت عوامل خارجی انجام دهیم.

در خاتمه لازم می‌دانم از شما، به خاطر سوالات مفیدی که تنظیم کرده اید، از صمیم قلب، قدردانی کنم.

ملاقات با کیا نوری در اوین



مهدی اصلانی

در حیات هفتاد ساله حزب توده ایران، بی‌تردید هیچ شخصیت حزبی، کاریزما و جایگاه و موقعیتی برابر با آخرین دبیر اول متوفی آن، نورالدین کیانوری نداشته است. از فردای بهمن ۵۷ تا دستگیری سری اول رهبران حزب توده در بهمن ماه ۶۱ هیچ سیاست‌گذاری در حزب بی‌اذن او مجال اجرا نیافت و هیچ رهبر حزبی چون او مورد توجه همسایه شمالی قرار نگرفت.

کیانوری ادبیات بی‌بدیلی را در سیاست بنیان نهاد که تا همین امروز

مورد مصرف واقع می‌شود. کیانوری را می‌توان به جهات ویژه‌گی‌های شخصیتی‌اش یکی از سرِ موضعی‌ترین رهبران سیاسی ایران دانست. او تا پایان عمر هرگز حاضر نشد صدای مسکو را با هیچ صدای دیگری در جهان تاخت بزند. او میراث‌خوار و میراث‌دارِ نگاهی بود که مدام در هرم قدرت به دنبال متحد می‌گشت و با روشی مشخص تمامی مخالفان فکری‌اش را تا سرحد محوِ عقب می‌راند.

کیانوری هیچ ابایی در زدن هرگونه تهمت به مخالف در خود سراغ نداشت، بی‌محابا و بی‌رحم. جهان وی سخت ساده بود و بر مبنای دو قطب خیر و شر تعریف می‌شد. نگاهی که همواره با دماسنج مسکو شاغول شد. چرا که اصل برای کیانوری و حزبش آن بود که قدرت همواره پیروز است، پس باید جانباش نگاه داشت.

حکایت حزب توده اما "یکی داستان است پر آب چشم." این حزب در تمامی مارپیچ‌های تاریخی قربانی توهم به قدرت شد. همیشه هم بخشی از فداکارترین و شریف‌ترین نیروهایش را قربانی سیاست توهم به بالا کرد، هم نیروهای دیگر را در آتش سوزاند. حزب توده با نگاه کمینترنی‌اش و ترجیح منافع انترناسیونالیستی بر منافع ملی، همواره به بخشی از قدرت خیر رساند و خیر ندید.

نورالدین کیانوری، اما تئوآمان نماد و آئینه تمام‌قد سیاستی بود که در یک هم‌سویی تام سیاست عملی این حزب را فاقد وجدان کرد. این سیاست اگر تنها محدود به دفاعِ سیاسی از حاکمیت ارتجاع می‌ماند شاید تاریخ امروز حکم "خطای سیاسی" برای وی و دیگر رهبران حزب صادر می‌کرد. کیانوری اما به این حد قانع نبود. یا همه یا هیچ. هرگاه حکومت با کسی "تیز" کرد، لگد کوب زرادخانه حزب قرار گرفت. قطب‌زاده، بنی‌صدر، مجاهدین، پیکار، اقلیت، راه کارگر و... همه را در شوم‌آوایی با "خط امام" تریچه پوک خواند و عامل بیگانه.

کیانوری، اتهام همراهی با حکومت در سیاه‌ترین دوره تاریخ پس از انقلاب را متوجه حزبی کرد، که خود جوانی به نازِ آن داده بود و در غایت، شعله‌سوزِ آتشی شد که خود هیمة به دست آتش‌کارانش داده بود. حکایت آن سال‌ها تنها قصه آن چند تنی نیست که وی حکم بر ترور شخصیت‌شان داد. کیانوری و حزبش میراث‌دار و نگهبانِ امینِ باورهای همسایه □ شمالی به اصل فرمان‌بری و فرماندهی بودند. دشمنِ دوستِ من، دشمنِ من است و دوستِ دوستِ من دوستِ من.

تظاهرِ نگاه کیانوری و حزب‌اش در هر دوره □ تاریخی با تغییرِ

مناسبات در هرم قدرت متفاوت از قبل بود، اما مبنای نگاه، همان که دور و دیروز بود. خلیل ملکی و هلیلرودی در پرده آخری که کیانوری صحنه‌گردانش بود ناچار از تعویض لباس و نقش بودند و چه سیاه‌پرده‌ای بود پرده آخر. نمایش به پایان خود نرسیده بساط معرکه جمع شد و پرده افتاد، و تماشاچیان در حسرت دانستن و دیدن فرجام نمایش. تنها سه ماه تمرین، در اتاق‌های تمشیت کفایت می‌کرد تا پرده آخر نمایش عمومی شود.

از بهمن ۱۳۶۱ و دست‌گیری سری اول رهبران حزب توده تا اردیبهشت ۱۳۶۲ تنها سه ماه فرصت لازم بود تا نورالدین کیانوری بر صفحه جادو ظاهر شود و "معترف" بدان که این حزب: "از ابتدای تأسیس در سال ۱۳۲۲ ابزاری برای خیانت و جاسوسی بوده است." هم او که با هلله و پایکوبی، بی‌شمار کسان را پیش از حتی اثبات اتهام‌شان در دادگاه‌های جمهوری اسلامی جاسوس خطاب کرد. او کسانی را وارد نمایش و تئاترش کرد که میل به بازیگر شدن در هیچ‌یک از ایشان موجود نبود. هنوز پرده فرو نیافتاده است. بگذارید راوی پرده‌آخر این نمایش تراژیک باشم.

کوتاه‌زمانی پس از دوزخ سال ۶۷ که هنوز بلاتکلیفی و بغض حرف اول زندان بود، تمامی زنده‌ماندگان را در اوین جای داده بودند. هرکس نبود برای همیشه نبود. آن‌ها، به همین سادگی، برای همیشه نبودند و ما، نه به همان سادگی، بودیم. پاییز چشم به راه خزان بود که با کرشمه از راه می‌رسید. "بی‌مرد مانده بود آن بیوه غم‌انگیز مهربان".

به بهانه‌های گوناگون به بیرون فراخوانده شده و مورد پرسش‌های آزاردهنده قرار می‌گرفتیم. حاضر به همکاری اطلاعاتی هستی؟ اگر آزاد شدی حاضری گزارش دیدارهای احتمالی با اغیار را راپرت دهی؟ می‌خواستند اقتدار ترس را بر زندان مستولی کنند. زندان عقب نشسته بود و آن‌ها شیوه‌های دیگر می‌جستند. بر ما دانسته نبود که "دارها برچیده، خون‌ها شسته‌اند،" تدارک "عفو" می‌دیدند.

می‌بایست سال‌ها از آن پلیدی کمیاب می‌گذشت تا یکی از آمران و کاربه‌دستان در عین کم‌گویی و خست اشارتی ناگزیر بدان سرِ مگو در سال چاقو داشته باشد: "پنجم مهر ماه ۱۳۶۷ به جلسه مجمع تشخیص مصلحت رفتم. در مورد مجازات ضد انقلاب مذاکره شد. امام تصمیم را به مجمع محول کردند. قرار شد مطابق معمول، قبل از حوادث اخیر عمل شود. وزارت اطلاعات چنین نظری داشت و قضات اوین، نظر تندتری داشتند" (۱) و "حوادث اخیر" مورد اشاره اکبر هاشمی رفسنجانی همان

چند هزار جان جوانی بود که در کمتر از یک ماه از ایران دریغ شد.

سوم اسفند ماه ۱۳۶۷ است. سرجنبانان کشتارِ تابستان مرگ، زنده ماندگان را در نمایشی متهووع به "سمینار وحدت" فرا خواندند. چندین اتوبوس مهیا تا اسرای نبردی نابرابر را از بندهای عمومی اوین به تالار وحدت برسانند. بر حسب اتفاق سهمیه اتوبوسی شدم که در صندلی پشت راننده، پیرمردی فرتوت نشسته بود. چنان مچاله، که به صدساله‌ها پهلوی میزد.

با تبسمی ناشاد به او سلام گفتم و خود را معرفی کردم. گفت: من هم نورالدین کیانوری هستم. پس از بسته شدن درب بزرگ و آهنگِ اوین، با چشمانی باز تا مقصد، هم‌صحبت شدیم. از وقت‌ناشناسام بود یا بغضِ فروخورده سالیان که در مقابل پرسش مهربانانه کیانوری که پرسید: "اتهام گروه‌های چه بوده پسر؟" چنین پاسخ دادم: "شانزده‌آذری بودم. همان گروهی که شما عامل امپریالیسم و مشکوک خواندید. به راستی بدان چه می‌گفتید باور داشتید؟"

کیانوری چشمان نمناک‌اش از همه وقت ریزتر شد. طرح خنده‌ای بر لبان‌اش نقش بست که بیشتر به زهرخند شباهت داشت. پیرمرد دستی به پشتام زد و دستان‌ام را به کوتاهی لمس کرد. با صدایی از بن‌غار برآمده گفت: "اون مسائل همه متعلق به گذشته بود و تموم شده. من امروز بسیار خوشحالم که شما همگی در حال آزاد شدن هستید." یک آن به خود آمدم و صحبت را به مجرای دیگری کشاندم. باید دق دلی‌ام را جایی خالی می‌کردم. زمان مناسب حساب‌شویی با پیرمرد نبود.

شما چه می‌کنید؟ "اوه من. من همین اواخر با مریم یه ملاقات خصوصی  داشتم. برای من با بافتنی یک گوبلن درست کرده بود. من هم یک چیزهایی برای او هدیه بردم؛ مقداری خوراکی و یک کاردستی که یکی از دوستان با هسته‌خرما درست کرده بود. خیلی رویایی بود."

پیرمرد، پیرانه‌سر کودکی آغاز کرده بود و با کمی تأخیر مهربان شده بود. برایم باورکردنی نبود. این چهره‌ای که در کنارم نشسته، همان چهره سیاسی‌ای است که هر شیوه‌ای را برای زدن نظرِ مخالف مجاز می‌دانست. می‌دانستم دیگر نمی‌بینمش. ای کاش مجال بود و زبانم از داغی بیان تاول نمی‌زد و می‌پرسیدم آن ناپرسیده‌ها را.

چرا "اون مسائل همه تموم شده و متعلق به گذشته است؟" چرا پیش از آن‌که امیرانتظام دادگاهی شود وی را جاسوس خواندید؟ چرا برای دیگران پاپوش امنیتی ساختید و پرونده‌سازی کردید؟ چرا در کشتار

بهترین و خوبخواهان جامعه هلله سر دادید؟ این همه در کجای سیاست جای داشت؟ چرا سیاست را فاقد وجدان کردید؟ از که بر که؟ و انقلاب و ضدانقلاب جهانی نگویید، که تن کهیر میزند از شنیدنش. چه تلخ‌واژه‌ای است اتهام "جاسوسی" که چونان نقل و نبات نثار مخالفان‌تان کردید. و این‌همه، مزد حمایت‌تان که حال با آن صفت خوانده شوید.

میدانم هرچه در آن مضحکه و شو بیان داشتید فرموده فشار بود و کابل. آویزانتان کردند. قپانی شدید. دخترتان را تهدید کردند و دست دختر فرمانفرما، مریم خانم را شکستند تا اشک، مشق شب‌تان شود. زبان در دهان نمی‌چرخید تا به یادش آرم جمله طلایی‌اش را، هم او که در دفاع از خط امام و درستی تحلیل حزبش گفته بود: "حکم تاریخ به پیش می‌رود" آیا باید بدان کلام گردن نهاد؟ شما و حکومت اسلامی توأمان گفتید امیرانتظام، جاسوس است. امیرانتظام گردن‌فرازانه ایستاد و گفت نه. به راستی اگر حکم تاریخ در میان باشد امروز صفت جاسوسی بر سینه چه کسی سنجاق است؟

در هیاهوی ترافیک مرگ‌بار تهران به زیر پل حافظ رسیدیم و از آن جا به تالار وحدت وارد شدیم. روزنامه‌های رسمی گزارش سمینار را این‌گونه منتشر کردند: سمینار یک روزه زندانیان عفو شده در تالار وحدت با حضور نورالدین کیانوری دبیر اول، و مهدی پرتوی عضو هیئت سیاسی حزب توده ایران. علی‌اصغر اکباتانی، عضو دفتر سیاسی حزب رنجبران. ایرج کایدپور مسئول تشکیلات کومه‌له خوزستان. اصغر نیکویی رابط تشکیلات نهضت مقاوم (بختیار) با داخل و سعید شاهسوندی از کادرهای قدیمی مجاهدین.

نمایش هنوز به پایان نرسیده. پرده فرو می‌افتد!

شنبه ۰۴ فوریه ۲۰۱۲ - ۱۵ بهمن ۱۳۹۰

برگرفته از سایت فارسی بی بی سی

.....

۱- نگاه کنید به یادداشت‌های روز پنجم مهر هاشمی رفسنجانی. "پایان دفاع، آغاز بازسازی صفحه‌های ۳۲۹-۳۲۸". این از جمله مهم‌ترین جلسات مجمع تشخیص مصلحت بود که با حضور رؤسای سه قوه، میرحسین موسوی، آیت الله خامنه‌ای، عبدالکریم موسوی اردبیلی و اکبر هاشمی‌رفسنجانی برگزار شده است. معنای تاریخی چنین اجلاسی یعنی

آنکه دستکم در این تاریخ همه کارورزان نظام از جزئیات کشتار مطلع بوده‌اند و در تصمیم‌گیری دخیل.

جنبش انتخابات آزاد و حاکمیت ملت



کوشش نگارنده این است که اپوزیسیون در سایه ی همبستگی، همه ی نیروهای خود را برای برزمین کوبیدن رژیم جمهوری اسلامی به کار اندازد و حق انتخاب شدن و انتخاب کردن آزاد و بدون واسطه را برای شهروند ایرانی کسب کند. این کار فقط از طریق استدلال، منطق و آرایه ی تصویری درست از جامعه ی آرمانی ما انجام پذیر است. مسائل و مشکلات ایران فردا چنان پیچیده اند که هیچ گروه سیاسی هوشمند و بی غرضی نمی تواند نقشه و برنامه ای کامل، به مقیاس مشکلات بزرگی که پیش روی است را مهندسی کرده و به ضرس قاطع ادعا کند که از عهده ی عملی ساختن آن برخواند آمد. اما اگر اپوزیسیون، با توجه به سطوح مشترک خود بتواند بینش و بیان روشن و درستی ارائه دهد خواهد توانست ادعا نماید که از حالت بسته به حالت باز انتقال یافته است، آنگاه شانس بدیل شدن واقعی را خواهد یافت.

قطع وزیری ۵۶۹ صفحه

قیمت : ۱۰ یورو

برای سفارش خرید کتاب با "جامعه رنگین کمان"، به آدرس editions@rangin-kaman.org تماس بگیرید.